

رُنه شار

René Char

آرش جودگی

رُنه شار (۱۹۸۹-۱۹۰۷)، از معدود شاعران معاصری است که با وجود دشواری شعرهایش، حلقه‌ی خوانندگانش از محدوده‌ی خوانندگان حرفه‌ای شعر فرا تر می‌رود.^۱ شاید یکی از دلایل آن، شمار اندیشمندان و نویسندگانی باشد، همچون ژرژ باتای یا موریس بلانشو، که نوشته‌های بسیاری را به شعر او اختصاص داده‌اند. شار که در ابتدا، ۱۹۲۹، با گروه سوررئالیست‌ها فعالیت می‌کرد، از ۱۹۳۴ به بعد، کم‌کم اما از آنها جدا شد، و درست در آغاز اشغال فرانسه توسط قوای آلمان نازی، به نهضت مقاومت پیوست. آزاده خوی و سرکش، شار بعد از جنگ از دخالت مستقیم در سیاست، مگر هنگامی که دفاع از آزادی را لازم می‌دید، کناره گرفت. دوست نزدیک بزرگترین نقاشان قرن بیستم (پیکاسو، براک، نیکولا دُ ستال، وی‌یرا دا سیلوا...)، در بسیاری از نسخه‌های خطی، یا پلاکت‌هایی در تیراژ محدود، شار شعر و نقاشی را با هم گره زده است.

شعرهایی که اینجا، ترجمه‌شان را می‌خوانیم از کتاب *Les Matinaux*^۲، سحرخیزان، انتخاب شده‌اند، و کمی از زبان هرمتیک معمول رنه شار فاصله دارند. زلال‌ها، *Les Transparents*، تصویری ایدئالزّه و خیالی از خانه‌بدوشان و ولگردهایی است که در دیار شار، *l'Isle-sur-la-Sorgue*، گذرانشان در حاشیه‌ی جامعه بود، و شار در نوجوانی با آنها همنشینی داشته است.^۳ خیلی از آنها، چون ژان ژم که چوبدستی خود را به رُنه‌ی خردسال داده بود، واقعیت داشته‌اند، اما در شعر چندین شخصیت خیالی یا حقیقی در نامی واحد یکی می‌شوند تا به موجودی جان دهند، که در بی‌آلایشی و سادگی زندگی اش، از بودنِ شاعرانه‌ی انسان بر زمین روایتی دیگر به دست می‌دهد.

زلال‌ها Les Transparents

زلال‌ها یا خانه‌بدوشانِ آفتاب-مهتابی این روزها تقریباً به کلی از روستا و جنگل، جاهایی که عادت به دیدنشان داشتیم ناپدید شده‌اند. مهربان و نازک‌بین، از موقع بر زمین نهادن خرجین تا بازگرفتنش، با ساکنین به شعر سخن می‌گفتند. ساکن، خیالش در خلجان، به آنان نان، شراب، نمک و پیازِ پخته می‌بخشید، و اگر باران می‌بارید حصیر.

I - تُکبیول Toquebiol

ساکن

- بکوش، شهری خواهد زاد
آنجا هر سرا سرای تو می‌باشد.

تُکبیول

- ساده‌دل، آرزویت
بر داسِ گامِ من می‌انجامد.

II - لوران دو وُناسک Laurent de Venasque

لوران گلایه می‌کند. یارش به وعده‌گاه نیامده است. پر غیظ، می‌رود.

از زیادی انتظار
ایمانمان گم می‌شود.

آنکه می‌رود
دروغگو نیست.

آه! سفر،
چشمه‌ی خُرد.

III - پی‌یر پری‌آره Pierre Prieuré

پی‌یر

- ای شب که در تو می‌بینم، آرزویی بر زبان آر.

شب

- که شباهنگ نخواند

و عشق ناممکنی که می‌خواهد در دلش بیارآمد.

IV - اِگَلَن آمِبروزَن Églin Ambrozane

نگارین

- خرسند باشید دیگر اکنون،
غریبه، در حال بر شما درمی‌گشایم.

اِگَلَن

- من گرگِ اندوهم،
زیبا، خدمت گزارِ شما

V - دی آن کانسل^۵ Diane Cancel

یکجانشین
- سفال‌های سقف نیک پخته به آتش،
دیوارهای خوش پرداخت همچون طاقی‌ها،
پنجره‌هایی متناسب،
تخت از چوب گیلّاس اسپارتی،
آئینه‌ای از غارتگری دریایی
برای سرخ‌گلِ سوداّیم.

دی آن

- اما کلید که دوبار در دروازه‌ی اجدادیت می‌چرخد،
شور را خشک، آوا را خاموش می‌کند.
بر خاکریز، عشق گریخته، بادم می‌خواباند.

VI - رُنه مازون René Mazon

صخره با دهان رُنه سخن می‌گوید.

من نخستین سنگ اراده‌ی خدا هستم، صخره؛
ناچیزی تردستی‌اش و از همه کمتر پرخاشجو.

انجیربن، بخل مرا:
ظاهرم ستیزه، ژرفایم دوستی ست.

VII - ژک اگی‌یه^۶ Jacques Aiguillée

ژک نقشی از خود می‌دهد.

وقتی همه نیایش می‌کنند،
بی‌خداایم.
وقتی هیچکس ایمان ندارد،
خداشناس می‌شویم.
چون چشم گربه، دیگرگون می‌شویم.

VIII - اُدُن لو رُک Odin le Roc^v

آنچه در شعر من اینجا و آنجا شما را مفتون می‌کند آینده است،
ظلمت لغزنده‌ی پیش از طلوع، در آن حال که شب دیگر
به گذشته متعلق است.

هزاران حرفه همسان؛
همه‌ی جویبارها با هم در جریان،
دسته‌ی سگ‌های تربیت‌ناشدنی،
علی‌رغم گوش‌های لرزانتان
بر مکافات زنجیر هایتان.
ناسزای ارباب شما
فرستی است از غبار،
جانوران، که نان را
در سستیِ علف سخت می‌کنید.

✱

که قطره‌های باران در تمامی فصول
درخشش‌های زیبای افق باشد؛
زمین را درمی‌نوردیم.
پگاه، بر پیشانی‌اش بوسه می‌زنیم.

روی برتابنده هر زن،
بخت یار ماست
اگرکه آذرخش در فرودش
حریق لذت ما بشود.

قمری، پرنده‌ی نجات،
طوفان آنکه از او می‌گذرد را
فراموش می‌کند.

IX - ژوزف پویسان سینیور^۸ Joseph Puissantseigneur

ژوزف

- راه، اینجایی آیا؟

من

گشاده‌دستان همگی همراه هم می‌روند

X - گوستاو شَمیه Gustave Chamier

بشنوید می‌گذرند، ببینید می‌روند

از غرورِ سخت نرم‌شدنی شما،

گاهِ بذرِ پوسیده‌ناشدنی.

سست است انباری که نان تحقیرش می‌کند.

XI - اِتی‌ین فَاژ Etienne Fage

عشقم را بیدار می‌کنم

تا به من بگوید سحر،

شکستِ همگان.

XII - امری فاویه Aimeri Favier

امری

- ای دوست، با خاک کردن من،
شما باد را در خاک می‌کنید.

گورکن

- چه اهمیت دارد که باد کجا می‌رود!
بیل او در درون می‌ماند.

XII - لوئی لوبل Louis le Bel

لوئی

- سوختگی‌های تمشکی، باغکارانِ هار،
همگنانِ منید شمایان، اما چه بیزارم می‌کنید.

کشاوزان خرده‌پا

- کوبنده‌ی لکه‌های خورشیدی،
از پای افتاده، اما خشنودیم.
چه پاسخی داری به این،
کودکِ پیر؟

لوئی

- دلخوش به رنج،
رفتن تا مرگ
که خاتمه می‌دهد به آزادی
که به فریب میدان می‌داد.

XIV – ژان ژم Jean Jaume

ژان
درخت زیتون، برای من، همزاد من است،
آه آبی هوا، آه آبی کلاغ!
تپه‌هایی چند به هم اینگونه می‌گفتند،
و رایحه‌ها در هم می‌شدند.

XV – کنت دو سُو Comte de Sault

سنگ‌نوشته‌ی گورش:

به سرخ‌گلهای تیره شده،
هوس دست کورها، گذران،
نسترن را ترجیح می‌دهد،
که من تیغ سودائی آن هستم،
که از ابراز مهرت
به‌جا می‌ماند.

XVI - کلود پلن Claude Palun

کشاورز

- کسی نیست که بپندارد برای همیشه می‌میرد،
اگر به خوشه‌ی گندم در غروبِ درو بنگرد،
و ریزشِ بذر در دستانش برای او لبخند.

کلود

- ای پرهمت، ما از تو درمی‌گذریم،
ابدیت ما از یخچه‌هاست.

۱. منتخبی از شعرهای رنه شار پیش از این، تا آنجا
که من می‌دانم، به ترجمه‌ی فیروز ناجی به چاپ
رسیده است:

رنه شار، کرکره‌های کشیده‌ی چاک چاک، تهران،
نشر؟، چاپ اول (پخش نشده) ۱۳۵۳، چاپ دوم
۱۳۵۹.

۲. René Char, Les Matinaux, Paris,
Gallimard, ۱۹۵۰.

۳. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: Paul Veyne,
René Char en ses poèmes, Paris,
۷۹-Gallimard, ۱۹۹۰, pp. ۷۵

۴. می‌توان نامش را به پی‌یر صاحب‌دیر، یا پی‌یر
نیایش‌رهبر ترجمه کرد.

۵. Le cancel مکانی محصور با طارمی است که در
قدیم مهر حکومت را در آنجا می‌گذاشتند.

۶. Aiguiller بطور خاص سوزبانی کردن قطار
است، و در معنایی کلی‌تر هدایت کردن. پس شاید
بتوان برای نام این شخصیت گفت: ژک متهدی.

۷. Le roc یعنی صخره.

۸. ژوزف پویسان‌سینیور یا ژوزف قدرقدرت‌ارباب.

XVII - آلبر آنسنادا Albert Ensénada

جهانی که در آن زلال‌ها می‌زیستند و دوست می‌داشتند،
به پایان می‌رسد. آلبر می‌داند.

تفنگ‌های پرشده جای ما را می‌گیرند،
و عوعوی سگ‌ها خاموش می‌شود.
اشکال یخین ظهور کنید،
ما، زلال‌ها، دورتر می‌رویم.